

به مدبری که سینما را بشناسد نیاز مندیم

کاوه سجادی حسینی کارگردان سینما در رابطه با انتظارات سینماگران از مدیریت سینمای کشور گفت: نیاز به حضور مدبری داریم که سینما را بشناسد و دغدغه رشد و اعتلای سینما را داشته باشد. مانیا به مدبری داریم که حامی سینماگران باشد و همواره برای آن‌ها به مثابه یک پشتوانه تلقی گردد. کاوه سجادی حسینی افزود: بزرگ‌ترین مشکل امروز سینمای بدعالتی در ایران و بی‌توجهی به فیلمسازان جوان است. مانیا به مدبری در سینما داریم که به تنهایی قدرت آن را داشته باشد که با این گونه مضضات برخورد کند و اگر قدرت این کار را دارد و می‌تواند برای پویایی سینمای کشور گام بردارد این گام را چگونه بر خواهد داشت.

وی ادامه داد: مانیا به مدبری داریم که حواسش به جوانان باشد. در کشور مافیلمسازی برای فیلمسازان اول همیشه ساده است اما این فیلمسازان دوم و سوم هستند که همواره با مشکلات متعددی در حوزه تولید روبرو می‌شوند. مانیا به مدیرانی داریم که از این دست فیلمسازان حمایت کنند آن‌هم در شرایط بغرنج اقتصادی کنونی که کسانی که تنها کار سینما را بلد هستند و می‌توانند از این راه امرار معاش کنند بیکار و خانه‌نشین شده و راه به جایی ندارند. سجادی حسینی متذکر شد: مافیای سینما کسانی از خود ما و از درون ما هستند. به قول معروف از ماست که بر ماست! مافیاهم چیز را در اختیار خود و اطرافیان‌شان می‌گیرند و سایرین را بایکوت می‌کنند. وی افزود: اصولاً شخص رئیس سازمان سینمایی یا نمی‌داند چنین اتفاقاتی در سینمای ایران رخ می‌دهد و یا قدرت مقابله جدی با این افراد ندارد.

■ ■ ■

پایان Game of Thrones رضایت بخش نخواهد بود



در جدیدترین اخبار سینما و تلویزیون، اطلاعات جدیدی از فصل هشتم سریال Game of Thrones (بازی تاج و تخت) منتشر شده است. پس از حدود ۱۰ سال از انتشار اولین کتاب‌های A Song of Ice and Fire (ترانه یخ و آتش) اثر «جرج آر آر مارتین» و پس از نزدیک به یک دهه از شروع بخش فصل اول این اثر، حال سریال Game of Thrones به ایستگاه پایانی رسیده است و بدون شک طرفداران در انتظار یک پایان رضایت بخش در پایان فصل هشتم آن هستند، اما سازندگان این اثر اعلام کردند پایان فصل هشتم سریال لزوماً قرار نیست همه را راضی کند.

دیوید بنیاف، یکی از دوسازنده سریال Game of Thrones، در این رابطه گفت: تمامی کسانی که در سریال کار می‌کردند و تمامی کسانی که در حال تماشای آن هستند، دوست داشتند که سریال کمی طولانی‌تر باشد، اما ما می‌خواستیم که همه چیز اینجا به پایان برسد. حتی یک ضرب‌المثل قدیمی در این مورد هست که همیشه در حال رفتن بیشتر می‌خواهیم، اما زمانی که شروع به تجزیه و تحلیل همه چیز می‌کنیم، متوجه می‌شویم تا همه چیز را از بین نبرده‌ایم باید آن را متوقف کنیم. چندین اشاره کوچک در مورد قسمت پایانی فصل هشتم سریال Game of Thrones شده است.

جیمز هابیرد، خبرنگار EW پس از انجام مراحل امنیتی سخت و مختلف موفق شد تا در پشت‌صحنه فیلمبرداری قسمت پایانی این سریال حضور پیدا کند که طبق توصیف او، این فیلمبرداری در یک آشیانه بسیار بزرگ در اندازه‌های یک کشتی تایتانیک در حال انجام بوده است.

او می‌گوید: شخصیت‌هایی در پشت‌صحنه قسمت پایانی سریال Game of Thrones حضور دارند که انتظار حضور آن‌ها را نداشته است و به تدریج آن‌ها در طول ۵ قسمت اول این فصل از سراسر وستروس به یکدیگر پیوسته‌اند. در این سکانس، این شخصیت‌ها باید با ارتش مردگان مواجه شوند که انتظار می‌رود یکی از طولانی‌ترین سکانس‌های تاریخ سینما و تلویزیون باشد.

طبق گفته بنیاف، از همان ابتدای ساخت سریال و فصل هشتم، این پیش زمینه برای این سکانس آماده شده است و اضافه کرد که این زندگی در برابر مردگان است و نمی‌توان در یک سکانس ۱۲ دقیقه‌ای آن را نمایش داد. فصل هشتم سریال Game of Thrones در ۵ قسمت تولید و در سال ۲۰۱۹ از شبکه HBO منتشر خواهد شد.

روایتی بی‌طرفانه از کابوسی که نمی‌خواهد تمام شود

همه بازیگران «گرگ بازی» هستیم

سه گرگ، یک پیشگو و یک جادوگر و اهالی یک روستای خیالی (شهروندان) که هیچ کدام همدیگر را نمی‌شناسند. قرار بر این است که گرگ‌ها به کمک پیشگو و جادوگر شناسایی شوند. اما شهروندان به جای گرگ، به اشتباه پیشگو را می‌کشند؛ شهروندان به کسی که قرار است حامی آنان باشد، حمله می‌کنند و گرگ‌ها آزادانه در میان شهروندان جولان می‌دهند.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

فیلم: گرگ بازی
کارگردان: عباس نظام دوست
نویسندگان: عباس نظام دوست، مجید اسلامی، علی نعمت‌اللهی، بیتا شباهنگ
بازیگران: علی مصفا، هانیه توسلی، نگار جواهریان، سعید چنگیزیان، سهیلا گلستانی و...

■ ■ ■

از آخر

فیلم تمام شده است و ما تماشاگران داریم از پله‌های سالن پایین می‌رویم. اما این پایین رفتن از پله‌ها، عادی نیست؛ تقریباً همه تماشاگران، دارند با هم درباره فیلم و به خصوص پایانش پچ پچ می‌کنند. و من فکر می‌کنم این اتفاق خجسته‌ای است برای سینمای ایران. این‌که چنان تماشاگر را در طول تماشای فیلم به خیرگی و سکوت واداری که بعد از پایان بی‌پایان فیلم، این‌طور در گیرش شود و به بحث و مکالمه درباره آن بپردازد و احتمالاً شبی پراسترس را سپری کند. فیلم، در جان تماشاگر دویده است و تا مدت‌ها او را رها نخواهد کرد.

بازی بازیگران:

چند دانشجوی نمایش، می‌خواهند برای اجرای یک ایده نمایشی، اسپانسر پیدا کنند و در این میان، دکترای (با بازی بی‌نظیری علی مصفا) با پرستو (با بازی معصومه نگار جواهریان)،

تماس می‌گیرد و اعلام می‌کند که می‌خواهد اسپانسر اجرای نمایش شود اما به شرطی که اول نمایش را ببیند و داستان آن‌را بداند. پرستو و دوستانش، دکتر و همسرش هما (هانیه توسلی) را به خانه قدیمی و مخروبه مادر بزرگ پرستو دعوت می‌کنند تا یک پیش‌نمایش از بازی خود ارائه دهند. تمام ایده نمایش از ذهن پرستو تراویده، اما در این بازی، همه حضور دارند. از همان ابتدای آغاز فیلم، با شنیدن داستان کابوسی که پرستو شب پیش دیده، ما هم به عنوان تماشاگر وارد بازی می‌شویم و داستان طوری پیش می‌رود که دیگر موافقت سرمایه‌گذار با اجرای این جوانان اصلاً برای ما مهم نیست و آن را فراموش می‌کنیم. بازی پرستو چنین است: سه گرگ، یک پیشگو و یک جادوگر و اهالی یک روستای خیالی (شهروندان) که هیچ‌کدام همدیگر را نمی‌شناسند. قرار بر این است که گرگ‌ها به کمک پیشگو و جادوگر شناسایی شوند. اما شهروندان به‌جای گرگ، به اشتباه پیشگو را می‌کشند؛ شهروندان به کسی که قرار است حامی آنان باشد، حمله می‌کنند و گرگ‌ها آزادانه در میان شهروندان جولان می‌دهند.

ایده «گرگ بازی» از بازی کامپیوتری «مافیا» گرفته شده است: مافیاه‌ها در حال تصمیم‌گیری برای حذف یک شهروند هستند. بازی مافیا یک بازی گروهی است که نبرد بین یک اقلیت آگاه و یک

اکثریت ناآگاه را نشان می‌دهد. نقش هر بازیکن مخفیانه تعیین می‌شود: یا مافیا، که همدیگر را می‌شناسند؛ یا شهروند، که تنها از تعداد افراد مافیا آگاه هستند و عده معدودی از آن‌ها از برخی نقش‌ها اطلاع دارند. در فاز شب بازی، افراد مافیا مخفیانه یک شهروند را می‌کشند. در فاز روز، تمام بازیکنان بازمانده در مورد هویت‌های مافیایی بحث می‌کنند و برای حذف یک مظنون رای می‌دهند. بازی ادامه دارد تا زمانی که یا همه مافیاه‌ها حذف شوند (برد شهروندان)، یا تعداد مافیاه‌ها و شهروندان برابر شود (برد مافیا) و یا یکی از شخصیت‌های مستقل که هر کدام شرایط برد متفاوتی دارد برنده بازی شود.

چه داریم بگوییم؟

این فیلم، یک سر و گردن از اغلب فیلم‌هایی که تا به حال در سینمای ایران دیده‌ایم، بالاتر است. هم به لحاظ مضمون، هم به خاطر بازی بازیگران و هم به خاطر تدوین و دکوپاژ. از همان ابتدا وارد یک فضای پرکنتراست با آمیزه‌ای از رنگ قهوه‌ای و نارنجی می‌شویم. از همان ابتدا که داستان خواب بد را می‌شنویم، ما هم وارد کابوسی می‌شویم که در طول فیلم ادامه می‌یابد و حتی بعد از پایان فیلم، از این کابوس راهی نداریم. روال فیلم به گونه‌ای است که بیشتر، ما را که تماشاگر می‌دهد، ما بازی می‌کند و بازی می‌دهد. ما باید به این پرسش اساسی پاسخ

تو یا شهروندی، یا گرگی، اگر شهروندی نیاز به حامی داری و اگر گرگی همکار جادوگری. اما توی شهروند در دسیسه‌ای که خودت هم در آن سهیمی، حامی‌ات را می‌کشی. و این نه یک تلنگر معمولی که یک عتاب بزرگ از سوی «نگاه خدا» است

نظام دوست «است به عنوان کارگردان، و به عنوان اولین کار، اثری است جسارت‌آمیز، خلاقانه و موفق. حتی اگر ایده فیلم از یک بازی کامپیوتری گرفته شده باشد، باز نمی‌توان منکر نگاه تازه و ویژه نظام دوست شد. نگاهی که نظام دوست با کمک دوربینش، مدام آن‌را بر روی تماشاگر زوم می‌کند «نگاه خدا»، نگاهی موشکاف و پرسش‌گر، نگاهی که یک آن‌تورا به خودت و انمی‌گذار و مدام تورا دست و پا بسته در مقابل خودت قرار می‌دهد: تو یا شهروندی، یا گرگی، اگر شهروندی نیاز به حامی داری و اگر گرگی همکار جادوگری. اما توی شهروند در دسیسه‌ای که خودت هم در آن سهیمی، حامی‌ات را می‌کشی. و این نه یک تلنگر معمولی که یک عتاب بزرگ از سوی «نگاه خدا» است. تو باید آن‌چه را که هستی نشان بدهی؛ این پوستین وارونه را از تن درآوری و لباس واقعی خودت را بپوشی. آن وقت تکلیف جمعی که یکی از آنان هستی، روشن می‌شود. اگر قرار است این قهوه‌ای-نارنجی ترسناک، به نور روز بدل شود، اگر قرار است کابوس تمام شود، اگر قرار است از پایان فیلم، سردر بیاری، باید خودت باشی و این خود را همان‌طور که هست به نمایش بگذاری؛ نه بازی بدهی و نه بازی بخوری!

مادر یک

«کابوس جمعی» هستیم!

نویسندگان این فیلم تنها روایت‌کنندگان بی‌طرف یک «کابوس جمعی» هستند. نه قصد ایجاد پرسش دارند و نه قرار است به پرسش‌هایی که در ذهن تماشاگر مطرح می‌شود، پاسخی بدهند. آن‌ها از زیر بار هر نوع مسئولیتی در رابطه با کابوسی که روایت می‌کنند، شانه خالی می‌کنند. آن‌ها نمی‌گذارند در نهایت ما خیلی راحت و سرراست از این کابوس برون بیاییم چون کابوس در آن بیرون هم چنان ادامه دارد، چون همه ما بخشی از این کابوس هستیم، چون همه مادر حال دیدن یک خواب بد و ترسناکیم. هیچ چیز این کابوس و بازی که در آن اتفاق می‌افتد بسا منطق ما جور در نمی‌آید، اما وقتی ما هم در آن نگاه خیره، خیره می‌شویم تازه می‌فهمیم که داستان از چه قرار است: ما، ماشه‌روندان، به پای میز محاکمه کشانده شده‌ایم و همه متهمیم؛ لطفاً با انگشت گرگ‌ها و جادوگر را نشان بدهید! پرستو می‌خواست کلبوش را بادستانش، در میان خودمان جولان می‌دهند، شناسایی کنیم. گرگ‌هایی که لباس شهروندان را می‌پوشند و به همان گونه که خواب دیده بود نشان بدهد، برای همین سراغ دکتر رفت دکتری که دوست دارد فیلمی

ما هرگز، حداقل تا وقتی که نقش خود را پیدا نکنیم و آن را نپذیریم، دچار این کابوس خواهیم بود: ما همیشه در مظان اتهام هستیم. تا وقتی که بتوانیم گرگ‌هایی را که در میان خودمان جولان می‌دهند، شناسایی کنیم. گرگ‌هایی که لباس شهروندان را می‌پوشند و به سادگی قابل تشخیص نیستند

بسیار در باره پزشکی که به مریض وارفارین (داروی رقیق‌کننده خون) می‌دهد و بی‌خبر می‌گذارد و پی عیش و خوشی خودش می‌رود. در این میان چه بلایی سر مریض می‌آید؟ دکتر از پرستو می‌پرسد و خودش پاسخ می‌دهد: رگ‌های مفرز مریض یکی یکی می‌ترکند و کاسه سر مریض پر از خون می‌شود! این سکانس را ساده نگیرید. این کاسه سر پر از خون، آیا مریض را می‌کشد؟ آیا می‌توان خون جمع‌شده در سر مریض را خارج کرد؟ آیا می‌توان از این «مینی‌بوس» (این زندگی کوتاه‌نظرانه که به سوی مرگ می‌رود) بیرون پرید؟ آهان! بله درست است: پرستو رودست می‌خورد. دکتر تلویحاً به او می‌فهماند که اگر تو می‌خواهی یک کابوس خیالی را بازی کنی، آدم‌هایی هم هستند که زندگی دیگران را به کابوس تبدیل می‌کنند. با این کابوس‌هایی که نفس می‌کشند و در شهر تردد می‌کنند چه خواهی کرد؟ آیا می‌توانی همه آن‌ها را بازی کنی؟ و این یعنی دقیقاً همان ماتریکسی که همه ما در آن گیر افتاده‌ایم و نمی‌توانیم حقیقت و مجاز را از هم تشخیص دهیم. همه ما در یک بازی بزرگ گیر افتاده‌ایم اما نمی‌دانیم. حتی وقتی هستیم یا در بیرون آن؟

تصمیم با خودتان است

این که قرار است این فیلم چگونه تمام شود، این که آیا می‌توان گرگ‌ها را شناسایی کرد و انگشت اتهام را به‌سوی آن‌ها گرفت، این که آیا می‌توان از شر جادوگری که در ذهن همه ما رسوخ کرده و نمی‌گذارد فرق حقیقت و مجاز را بفهمیم راحت شد، این که...

همه این‌ها به خودمان بستگی دارد. در این جافقط یک چیز روشن و مسلم است: «نظام دوست»، به شیوه‌ای زیرکانه، دست همه ما را در حنا گذاشته است!



متیومک کانهی

باشگاه خریداران دالاس «Dallas Buyers Club»: مک کانهی برای بازی در نقش یک بیمار مبتلا به ایدز ۲۱ کیلوگرم وزن کم کرد. او در دو هفته اول این پروسه با سوزاندن

۱۸۰۰ کالری در روز ۴ کیلوگرم کم کرد. رژیم باشگاه خریداران دالاس «Dallas Buyers Club»:

مانند آیلین حرکت کند و خودش را ابراز کند.

کریستین بیل

حقه بازی امریکایی «Hustle»: بیل برای دستیابی به ویژگی‌های فیزیکی نقشش ۱۸ کیلوگرم وزن اضافه کرد، مدل موهایش را تغییر داد، خمیده راه می‌رفت و نهایت دو تا از دیسک‌های کمرش بیرون زد. وقتی از او درباره رژیم غذایی‌اش پرسیدند فقط گفت: «یک عالمه شیرینی پای خوردم. به علاوه اقرار کرد که ابتدا تصور می‌کرد می‌تواند در عرض دو ماه وزنی را که اضافه کرده بود کم کند اما این کار در واقع شش ماه طول کشید.

دور نشد. او حتی خریدهای شخصی‌اش را هم در قالب آن شخص انجام می‌داد و همین باعث جلب توجه و نگاه خیره مردم به او می‌شد.

شارلیز ثرون

هیولا «Monster»: ثرون برای بازی در نقش آیلین ورنوس نه تنها ۱۴ کیلوگرم وزن اضافه کرد، بلکه وادار شد تغییرات ظاهری زیادی در خود ایجاد کند، از تغییر رنگ موها و تراشیدن ابروها تا استفاده از دندان مصنوعی و گریمی که پوست وی را لکه‌دار و پیر نشان می‌داد. این تصمیم خود ثرون بود که به‌جای استفاده از لباس‌های مخصوصی که بازیگر را چاق نشان می‌دهد، وزن اضافه کند تا بتواند

بعضی نقش‌ها فراموش نمی‌شوند، امروز بازیگرانی که استاد تغییر وزن و تغییر چهره هستند راه شمای معرفی می‌کنیم. بازیگرانی که به آسانی از پس هر نقشی بر می‌آیند، بعضی از این بازیگران تغییراتی باور نکردنی داشتند و برای این استعداد و بازی‌های درخشان موفق به دریافت اسکار شده‌اند.

جرد لتو

باشگاه خریداران دالاس «Dallas Buyers Club»: جرد لتو برای ایفای

نقشش در این فیلم ۱۴ کیلوگرم وزن کم کرد و در نهایت موفق به دریافت اسکار شد. لتو در دوران فیلم‌برداری این فیلم هرگز از نقشش